

چکیده اشکال قائلین به تعلق جعل به ماهیت

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و هو مختلّ البيان متزلزل البنيان من وجوه^۱.

ادعایی که قائلین به تعلق جعل به ماهیت کرده بودند براساس تصور وحدت مصداقی و وحدت مفهومی وجود بود. عرض شد که براین اساس چه وجود، علت باشد یا اینکه معلول باشد، لازمه اش توارد علل مختلفه بر معلول واحد و همین طور معلولیت همه ماهیات و وجودات برای علت واحد باشد. این لبّ و چکیده اشکال قائلین به تعلق جعل به ماهیت است.

پاسخ حلی مرحوم آخوند به اشکال قائلین به تعلق جعل به ماهیت

مرحوم آخوند سه جواب از این مطلب غیر صحیح قائلین به تعلق جنبه ماهیت می دهند؛ مطلب اولشان جواب حلی است؛ یعنی گرچه جعل به وجود تعلق می گیرد ولی خود وجود از نقطه نظر مراتب دارای مراتب متفاوتی از غناء، فقر، شدت،

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۰۱.

ضعف، قوت، نقص، تمامیت، استعداد و امثال ذلک هست. بناءً علیٰ هذا اگر منظور این است که جعل به وجود تعلق می‌گیرد، مسلّم است که علت در ناحیه علیت از نقطه نظر وجودی اقوی از معلول است و همین کفایت می‌کند که اختلاف مراتب در سلسله علل محفوظ بماند و همین‌طور این وجود معلول نسبت به وجود دیگر، جنبه علیت دارد و از نظر اشتداد و ضعف در حقیقت وجودی دارای مراتب مختلف باشد و **هَلُمَّ جَرّاً** تا اینکه این سلسله به ماده و صور برسد که صور نسبت به ماده که هیولا هست علیت در نوع دارد و موجب تحقق هیولا در عالم صور و عالم اعیان خواهد شد.

بنابراین اشکال شما در اینکه اگر قرار باشد خود وجود **بِداته** جاعل باشد پس باید تمام معلولات، معلول برای یک حقیقت باشد یا اینکه اگر معلول به وجودش معلول باشد باید بتواند معلول برای همه علل باشد، در این صورت مسئله خلاف است!

پاسخ نقضی مرحوم آخوند اشکال قائلین به تعلق جعل به ماهیت

مطلب دومی که مرحوم آخوند در اینجا می‌فرمایند، جوابشان جواب نقضی است. ایشان

می‌فرمایند: همین مطلب را در وجود واجب می‌گوییم، اینها گفته‌اند: اگر جاعل جعل در وجود کند، چون وجود فرقی بین ممکن و واجب ندارد بنابراین تمام معلول‌ها از آنجایی که وجودشان یکی است و یک وحدت و تعین بیشتر نیست، بنابراین همه معلول‌ها باید بتوانند معلول برای هر علتی باشند. چرا؟ چون آنچه از ناحیه علت افاضه می‌شود وجود است و آن هم امر واحد است؛ چه این علت و چه علت دیگر، هر دوی اینها وجودشان یکی است و وقتی وجودشان یکی شد حالا علت هرچه می‌خواهد باشد! وقتی قرار بر این است که یک چیزی در سر طرف بخورد و بمیرد، حالا چه آجر در سرش بخورد یا تیر آهن بخورد، بالأخره هردو حساب این طرف را رسیده و کلکش را کنده است! فرقی نمی‌کند. حالا قرار است که یک چیزی بخورد، آجر باشد یا تیر آهن باشد یا تگرگ‌های هفت یا هشت یا ده منی باشد که در بعضی از جاها از آسمان می‌آید! حتی به فیل هم بخورد، [آن را می‌کشد]! اگر بگذارند همین تگرگ آب بشود، سیل راه می‌افتد! اما

وقتی که سفت است موجب قتل و اینها خواهد شد!

واحد بودن وجود در ممکنات و واجب متعال

حالا هم قرار بر این است که آنچه را که تأثیرپذیر

است عبارت از وجود است و وجود هم یکی است

پس حالا علتش هرچه می خواهد باشد؛ واجب

باشد، ممکن باشد، جوهر باشد و عرض باشد، هر

علتی می خواهد داشته باشد مهم معلول است، معلول

را ببین! باید آن را دید که خلاصه علت چه بلایی بر

سرش درمی آورد! ایشان می فرمایند: همین نقض را

نسبت به وجود می کنیم و می گوئیم: وقتی که وجود

واجب می خواهد افاضه کند، این واجب یا به

وجودش افاضه می کند یا به ماهیتش، اگر به

وجودش افاضه کند بنابراین چه فرقی می کند چون

وجود در همه اشیا چه ممکن و چه غیر ممکن یکی

است! وقتی که واجب در معلول اول افاضه می کند،

تفاوتی نمی کند که او افاضه کند یا ممکنات افاضه

کنند و معلول اول و صادر اول را به وجود بیاورند و

این را به وجود بیاورند. چرا؟! چون خود وجود که

امر واحد است و از هر ناحیه‌ای که به آن افاضه شود

فرقی نمی کند، واجب به معلول اول و صادر اول

افاضه کند، صادر اول ظهور پیدا می کند یا ممکنات در عالم به صادر اول افاضه کنند چون بالأخره ممکنات هم به واسطه وجودشان افاضه می کنند و وجود هم که یکی است! آن وجود در واجب متعال و ممکنات یکی است و تفاوت نمی کند! وقتی علت یکی شد، حالا این علت از هر کجا می خواهد باشد، علت از واجب افعال علیت کند یا علت در ممکن باشد و افعال علیت کند، هر دو صادر اول را به وجود می آورند. بنابراین یک ذره در این عالم می تواند صادر اول را با آن همه هیمنه و اینها به وجود بیاورد! این جواب نقضی ایشان بود. و اگر واجب به ماهیت افاضه کند، لازمه اش این است که مبدأ اول و مبدأ اعلیٰ دارای ماهیت باشد و بطلان این واضح است! این اشکال دومی که مرحوم آخوند نسبت به مسئله کرده اند البته تتمه ای هم در اینجا هست که **لا یقال** باشد که از آن هم می گوئیم، نیازی به گفتن ندارد! این مسئله دوم بود.

ایراد سومی که مرحوم آخوند وارد می کنند، اگر یادتان باشد اینها گفتند که اگر چنانچه قرار بر این

باشد که ماهیت نباشد؛ یعنی افاضه وجود به ماهیت نباشد، مسلّم است که خود ماهیت مثل سخونت ماء، سخونت ماء قابلیت برای وجود این ماهیت و نفس این ماهیت اقتضاء می کند که قابلیت برای تأثر را از ناحیه علت داشته باشد و علت در او تأثیر ایجاد کند زیرا خود ماهیت **بِشأنه و بذاته** اقتضاء استعداد را می کند! و از آنجایی که علت فیاض علی الإطلاق است و قائم به شرطی نیست بنابراین لازمه اش این است که سخونت **إلی الأبد** نسبت به ماء محقق باشد که این خلاف است! این مطلبی بود که آنها مطرح کردند و براساس این مطلب، نظریه خود را که جعل هم به وجود تعلق می گیرد و هم به ماهیت را در اینجا پی ریزی کردند.

تعیین ماهیت به حسب وجود خودش و عدم احتیاج به سبب دیگر

مرحوم آخوند در اینجا می فرماید: شکی نیست که خود ماهیت به حسب وجود خودش دارای تعیین هست و احتیاجی به سبب دیگر ندارد؛ یعنی همین که خود شما می گوئید: ماهیت موجوده، این ماهیت موجوده عبارت از همان وجودی است که متعین به همین ماهیت است، نه به امر دیگر! پس آنچه که

برای ماء اقتضاء سخونت می کند، آن سخونت نفس همان موجودیتی است که نفس این ماهیت آن موجودیت را متعین کرده و آن موجودیت را در خارج مشخص کرده است! ماشئی جدای از وجود نداریم که ماهیت یک امری منحاز از وجود باشد و در خارج برای خودش مستقل باشد بلکه نفس همان وجود که به این شکل درمی آید همان قبول و تلقی ماهیت از علیت است؛ یعنی وقتی که علیت می خواهد تأثیر در وجود کند، در واقع تأثیر در ماهیت وجود را می کند، نه تأثیر در وجود **بِما هو وجودٌ**! چون وجود **بِما هو وجودٌ** را گفتیم که در آنجا جعل به آن تعلق نمی گیرد! تأثیر علت در ماهیت به معنای تبدل وجود به همین ماهیت و به همین نحوه ای که الآن مشاهده می کنیم است، به این نحو این ماهیت در اینجا در قالب و تعین برای وجود، برای وجود متعین می شود.

تعلق جعل به موجود ماهیت

فَعَلَىٰ هَذَا اینکه ماهیت استعداد دارد پس اگر احتیاج به شرط نداشته باشد باید **إِلَى الْأَبَدِ** باشد، مسئله این طور نیست! زیرا گرچه ماهیت قابلیت

برای تأثیر را دارد ولی نه جدای از وجود! ماهیت عبارت از شکل‌پذیری همان وجود است. وقتی که این وجود به شکل این ماهیت درآمد، ما می‌گوییم که علیت ماهیت را موجوده کرده است و آن موقع یک انتزاع وجود از ماهیت می‌کنیم. بنابراین این‌طور نیست که جعل به خود وجود **مِنْ حَيْثُ هُوَ وَجُودٌ** تعلق بگیرد و این‌طور نیست که جعل به ماهیت جدای از وجود تعلق بگیرد! زیرا ماهیت بدون وجود که امری در خارج نیست، امر عدمی است! پس جعل به موجود ماهیت تعلق می‌گیرد به این معنا که آن وجود را از نقطه‌نظر شکل‌پذیری و تغیر و تبدلی که ایجاد می‌کند، ماهیت هم در خارج به نفس آن تغیر و تبدل محقق می‌شود! این مقصود ماست که ایشان می‌فرمایند قبلاً این مسائل را در مطالب خودتان عرض کردیم. با توجه به مطالبی که گفته شد اینها دیگر روشن است.

الأول أن الوجودَ وإن كانَ حقيقةً واحدةً إلا أن حِصصَها و مراتبَها متخالفةٌ بالتَّقدم و التأخّر و الحاجة و الغنى.

اگرچه وجود حقیقت واحد است الا اینکه حصص و مراتبش با تقدم، تأخر، حاجت و غناء مخالف هستند. بنابراین این‌طور نیست که جعل تأثیر

در وجود می گذارد و آن وجود در همه معلول‌ها امر واحد است، نه! معلول‌ها به واسطه تقدم، تأخر، غناء، فقر و اینها مراتب مختلف دارند و هر معلولی معلول برای یک علت خودش است و معلول برای علت دیگر نیست! چون علیت‌ها مختلف هستند پس معلول‌های آنها هم باید مختلف باشند.

وَقَدْ مَرَّ بِيَانُ هَذَا فِي أَوَّلِ هَذَا الْكِتَابِ وَ لَوْ كَانَ الْوَجُودُ مَاهِيَةً كَلِيَّةً نَوْعِيَّةً يَكُونُ لَهَا أَفْرَادٌ مَتَمَاثِلَةٌ لَكَانَ لِهَذَا الْاِحْتِجَاجُ وَجْهً.

اگر برای وجود [ماهیت کلی نوعی باشد] و برای آن افراد متمالته باشد، این مطلب درست بود درحالی که وجود ماهیت ندارد! چون وجود یک ماهیت کلیه داشت و همه افراد آن ماهیت هم متمائل هستند. زید با عمرو فرق نمی‌کند و هردو معلول برای یک علت هستند، چه اصغر آقا و صغری خانم باهم ازدواج کنند، بالأخره آن چیزی که متولد می‌شود انسان است و چه اکبر آقا و کبری خانم ازدواج کنند، بالأخره آن که متولد می‌شود انسان است، تفاوتی نمی‌کند! بالأخره هردو انسان، معلولشان هم انسان خواهد بود زیرا هردو در تحت یک ماهیت واحده هستند! این طور نیست که اگر اصغر آقا و صغری باشد، معلولشان زید دربیاید و اگر

اکبر آقا و کبری باشد، کره خر دربیاید!! نه، این طور نیست. بالأخره چون این ماهیت‌ها ماهیت‌های واحده هستند... البته در بعضی موارد یک‌طوری می‌شود!! اگر وجود، ماهیت نوعیه بود همه مصادیقش هم یکی بود ولیکن وجود ماهیت ندارد!

وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ الْوَجُودَ لَيْسَ لَهُ مَاهِيَةٌ كَلِّيَّةٌ فَضْلاً عَنْ أَنْ يَكُونَ نَوْعاً أَوْ جِنْساً أَوْ عَرَضاً نَعَمْ يَنْتَزِعُ مِنْهُ أَمْرٌ مَصْدَرِيٌّ يَعْرِضُ لِلْمَاهِيَاتِ عِنْدَ اعْتِبَارِ الْعَقْلِ إِيَّاهَا.

تصور وجود عرض توسط عقل در ضمن وجود موضوع

وجود ماهیت کلیه ندارد چه برسد به اینکه نوع باشد یا جنس باشد یا عرض باشد! بله! از این وجود یک امر مصدری انتزاع می‌شود. وقتی که آن عقل، آن ماهیات را در نظر بگیرد می‌گوید: **ماهیه موجوده**، این وجود را که آن امر مصدری است نسبت به ماهیت می‌دهد؛ یعنی برای خود ماهیت هم یک وجودی در ضمن وجود تصور می‌کند. وقتی که نگاه به شمائل حکیم ما می‌کند طبعاً یک کمی را هم تصور می‌کند، حالا که ایشان در اینجا نشسته است پس کم و کیف و عرض دارد! پس عقل در ضمن وجود موضوع، تصور وجود عرض را می‌کند؛ یعنی برای خود عرض، یک وجودی مستقل هست اما آن وجود مستقل از وجود موضوع نیست! این نحوه

انتزاع وجود، انتزاع تبعی است؛ یعنی به تبع وجود موضوع، برای آن عرض و ماهیت هم یک وجودی قائل است، این وجود وجود مجازی و تبعی است و وجود استقلالی نیست!

عناوین قلبی!

وَ هُوَ لَيْسَ مِنْ حَقِيقَةِ الْوُجُودِ فِي شَيْءٍ كَمَا مَرَّ مَرَّارًا.

لذا ایشان می‌فرمایند که این حقیقت وجود نیست! این وجود وجود قلبی است! مثل عناوین قلبی که ما به خودمان نسبت می‌دهیم! علم چیست؟! «**الْعِلْمُ نَوْرٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَن يَشَاءُ**»^۱ حالا آیا در قلب ما واقعاً نور هست؟! بنده خودم را می‌گویم! ممکن است نوره باشد ولی نور نیست!! حالا ما خودمان را متصف به علم می‌کنیم که ما عالم هستیم؛ یعنی آن نور در ما هست! اگر آن نور در ما هست پس چرا سر ما را کلاه می‌گذارند؟! پس چرا ما را گول می‌زنند؟! پس چرا ما را از آن جاده به یمین و یسار منحرف می‌کنند؟! پس معلوم می‌شود که آن نور نیست! پس ما نباید به خودمان عالم بگوییم! نه،

^۱. مصباح الشریعة، ج ۱، ص ۱۶. رساله عمره مفرده، ص ۱۳۶:

«علم نوری است که خداوند آن را در قلب هر کس که بخواهد قرار می‌دهد.»

اینها همه جهل مرکب است! عالم آن کسی است که این کتابها را هم نخوانده است ولی وقتی در یک مطلب مشتبه و متردد گیر می کند، می گوید: حق این طرف هست!

ابعاد شخصیتی آقا سید عبدالهادی میلانی

رجوع آقا سید محمدهادی میلانی به حاج هادی ابهری در مسائل مشتبه

خدا مرحوم حاج هادی ابهری رحمت کند، پیش آقا سید محمدهادی میلانی می رفت. مرحوم آقا سید محمدهادی میلانی از مراجع بود و مرد بزرگی بود. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند: بعد از آقا سید عبدالهادی شیرازی من به هیچ کسی نگفتم که از کسی تقلید کن! فقط گفتم که از آقا سید محمدهادی میلانی [تقلید کنید]! وقتی افراد می گفتند: از چه کسی تقلید کنیم؟! می گفتند که بعد از آقا سید عبدالهادی شیرازی - ایشان در نجف بود - از آقا سید محمدهادی میلانی تقلید کنید. به قول مرحوم علامه طباطبائی که در تعبیر از آقا سید محمدهادی میلانی می فرمودند که او **خیرُ الموجودین** است! مرد اهل حال و اهل باطنی بود و با بقیه فرق داشت! ایشان در بعضی از مسائل و

مواردی که برایش اشتباه پیش می‌آمد، به حاج هادی می‌گفت: حاج هادی قضیه کدام است؟! می‌گفت: این درست است. او عمل می‌کرد و بعد از روی ادله متوجه می‌شد که مطلب حاج هادی درست است! یک مرجع تقلید، نه یک چغندر فروش! یک مرجع تقلید! وقتی که در یک قضیه، در یک مسیر، در یک مطلب، در یک واقعه و در یک دلیل گیر می‌کرد، او نگاه به باطنش می‌کند و می‌بیند که این شاقول کدام طرف می‌زند؛ عقربه این طرف می‌زند یا آن طرف می‌زند! می‌گفت: نه، این را عمل کن و ایشان به او اعتماد داشت! تازه حاج هادی ابهری نسبت به آنهایی که به آن حقیقت نوریه رسیده‌اند و وجودشان وجود نور محض شده است مثل اولیاء الهی، کسی نبود و به حساب نمی‌آمد! آن وقت ما اسم خودمان را عالم گذاشته‌ایم! خب اینها همه قلابی است.

فَوَجُودُ كُلِّ مَاهِيَةٍ بِنَفْسِ ذَاتِهِ يَقْتَضِي التَّعْيِينَ بِتِلْكَ الْمَاهِيَةِ لَا بِسَبَبِ زَائِدٍ وَمَعَ ذَلِكَ مَعْنَى الْوَجُودِ غَيْرُ مَعْنَى الْمَاهِيَةِ وَإِدْرَاكُهُ يَحْتَاجُ إِلَى تَلَطُّفٍ فِي السَّرِّ.

وجود هر ماهیتی به خود ذاتش اقتضاء تعین را می‌کند، نه به یک سبب دیگر؛ یعنی خود نفس آن ماهیت اقتضاء تعین را می‌کند در صورتی که به آن وجود نسبت داده شود. در عین اینکه این وجود

دارای مراتب مختلف هست، معنای وجود با ماهیت
فرق می‌کند! چرا فرق می‌کند؟! زیرا وجود یک
حقیقتی است که همه ماهیات را دربر می‌گیرد ولی
یک ماهیت با ماهیت کناری خودش قابل سازش
نیست! هفت درویش در گلیمی بخشبند و دو پادشاه
در اقلیمی نگنجند! ^۱ آن ماهیت با این ماهیت
نمی‌سازد؛ می‌گوید: یا جای من است یا جای تو!
ولی وجود نه، این‌طور نیست. لذا خوب است که
انسان به سمت وجود برود تا به سمت ماهیت!
به سمت ماهیت برود، چماق، کتک، دعوا و آی من
هستم و آی تو نیستی هست! به من بی احترامی شده
است، من قهر می‌کنم، این به من بی احترامی کرد و
آن به من چه کار کرد! همه اینها ماهیت است.

خدا؛ رفیق همه!

حالا اگر برای خودش ماهیتی نبیند و وجود
ببیند، خوب وجود هم که با بقیه تفاوتی ندارد، آیا
دیگر این مسائل هست؟! نیست. پس خوب است
که انسان به سمت وجود برود، به سمت وجود یعنی

^۱. گلستان سعدی، باب اول در سیرت پادشاهان.

به سمت مبدأ اعلیٰ چون در آنجا ماهیت نیست! چرا
خدا با همه آشتی است؟! چون خدا ماهیت ندارد!
خدا ماهیت ندارد و با همه رفیق است. چرا ما با همه
قهر هستیم؟! چون ما اصلاً وجود نداریم و تمام
هویت ما را ماهیت تشکیل می‌دهد و ماهیت هم که
با ماهیت نمی‌سازد! این دو تا باهم نمی‌سازند! هم
این می‌گوید: داخل من آب هست و هم این
می‌گوید: داخل من آب هست، هم در این آب هست
و هم در این آب هست. می‌گویند: باشد. [یکی
می‌گوید:] آب من بیشتر است! بین این یک شیشه
است و در دست من هست و برای تو کم است! نگاه
به آن مقدار [می‌کند].

مذمت توجه بشر به جنبه نقصان!

یک کسی یک چیزی می‌گفت و از زن خودش
نال و شکایت داشت. می‌گفت: هر کاری بکنم باز
این زن من یک ایرادی می‌گیرد! اگر من این لیوان را
پر از آب کنم و بدهم، نگاه می‌کند و می‌گوید: یک
میل بالای آن کم است! نگاه نمی‌کند که این از آب
پر است؛ به پر بودن نگاه نمی‌کند بلکه به آن کمی
نگاه می‌کند و می‌گوید: یک میل آن کم است! قشنگ

[به آن یک میل] نگاه می‌کند! می‌گفت: این زنها این طوری هستند. البته نه، زنها خوب هستند خیلی خوب هستند! آنها این طور نیستند، بعضی‌ها این طور هستند و همه این طور نیستند!

همه همین طور هستند نه اینکه همه همین طور هستند، خیلی‌ها وقتی که انسان یک محبت به آنها می‌کند، به آن محبت نگاه نمی‌کند بلکه به آن توقع خودشان نگاه می‌کند که آن توقع انجام نشده است! آن توقع هم که حدّ یقف ندارد! می‌گفت: فرض کنید او را به مسافرت می‌برم و وقتی برمی‌گردم و حالا با کسی دیگر به مسافرت می‌روم، می‌گویید: نه، چرا می‌خواهی با یکی دیگر بروی و من را نمی‌بری؟! بابا تو را که دیروز بردم! اگر تو را دیروز به مسافرت نمی‌بردم و این لباس را برای تو نمی‌خریدم و این کار را برای تو نمی‌کردم، [چه کار می‌کردی]؟! حالا که می‌خواهم برای کسی دیگر یک لباس بخرم و دو هزار به کسی دیگر بدهم و یک محبت به یکی دیگر بکنم، می‌گویید: نه، چرا می‌خواهی به آن محبت کنی؟! خب مگر تو می‌خواهی لباس را مثل لحاف بپوشی؟! یک لباس که بیشتر نباید بپوشی! هفته‌ای

یک لباس دیگر [نمی‌خواهی]! اصلاً این توقع بشر و این نحوه که همیشه به نقصان نگاه می‌کند، نه به کمال، این یک مسئله‌ای است و اصلاً یک قضیه سلوکی است چرا همیشه باید به جنبه نقص نگاه کنیم، نه به جنبه کمال، نه به جنبه رشد، نه به جنبه تمامیت، نه به جنبه کمالیت؟!!

عدم انس طبع انسان با حُسن!

قضیه حضرت عیسی که داشت می‌رفت و [سگی را دید] یادتان هست؟ همه [نقص‌های آن را بیان] کردند ولی حضرت رو کرد و گفت: چه دندان‌های سفیدی دارد! نه‌اینکه حضرت عیسی بخواهد به آنها یاد بدهد و الا آن حضرت هم تعفن را می‌فهمد و بالأخره شامه او [هم کار می‌کند]! ولی نه، حضرت عیسی در یک حالتی هست که در حالش به دنبال حسن می‌گردد! نگاه می‌کند و آن حسن را در دندان می‌بیند و دیگر تعفن و فلان و این چیزها به نظرش نمی‌آید! ما نه، اصلاً حسن نمی‌بینیم و فقط به دنبال این هستیم که بگوییم: این متعفن است و

۱. مجموعة ورام، ج ۱، ص ۱۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۲۷.

متلاشی شده است! اگر این وسط یک حسن هم هست، اصلاً توجه نمی‌کنیم! چرا این طور هستیم؟! چون طبع ما این است و به حسن انس ندارد بلکه طبع ما به نقص، کثرت، ماهیت و این مسائل انس دارد! مطلب به انحراف کشیده شد. إن شاء الله [بقیه مطالب را در جلسه بعد بیان می‌کنیم]. قضیه از تگرگ چند منی به اینجا رسید یا نه، از آن مسئله گذشتیم؟ آن مربوط فلسفه بود.

می‌گویند: در چین از این تگرگ‌ها آمده است و گاوها خیلی مرده‌اند!

تلمیذ: ...

استاد: البته در بعضی مسائل، رعایت انصاف را داریم! همدان چیزهای [خیلی خوبی دارد] مثلاً عسل همدان در هیچ جای دنیا پیدا نمی‌شود! این را قبول داریم. یک عسل به نام حیدره دارد،^۱ بنده ندیدم، شما دیده‌اید؟! می‌گویند: اصلاً در هیچ

^۱. دره حیدره یکی از دره‌های واقع در کوهستان الوند است و در حاشیه غربی شهر همدان، بین دره عباس‌آباد و دره وسیع و کم‌عمقی به نام دره فخرآباد قرار دارد. این دره از باغات میوه و زمین‌های زراعتی پوشیده شده و در کف دره رودخانه‌ای در جریان است که به رود قره‌چای متصل می‌پیوندد. روستاییان حیدره به دامداری و زنبورداری نیز اشتغال دارند و عسل حیدره در همدان از شهرت خاصی برخوردار است. (محقق)

کجای دنیا پیدا نمی شود! این قدر [کمی] از این عسل
را بخورید، عمر خضر می کنید؛ حیات [ابدی پیدا
می کنید]!! یک جایی به نام وفرجین^۱ دارد که اگر
شش متر یخ را سوراخ کنید، آن زیر یک گرم‌هایی
هست [که خیلی بزرگ است]! جدی من اینها را
شنیده‌ام؛ از همین‌هایی که الآن اینجاها هستند. آن
زیرها چه کار می کنند؟! قدرت خدا است!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

^۱ . در دامنه شمالی کوهستان الوند دره سرسبز و مصفای برفین (وفرجین)
قرار گرفته است. نام این دره به دلیل آنکه همواره در زمستان پوشیده از برف
است برفجین نام دارد. (محقق)